

حکم قذف افراد فاقد امکان آمیزش جنسی در فقه فریقین و حقوق ایران

مهديه غني زاده^۱، علی تولایی^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۳/۱ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۱۰/۸)

چکیده

ناتوانی جنسی به سبب فقدان آلت، نوعی اختلال جنسی است که در برخی موارد، احکام شخص مبتلا را تحت تاثیر خود قرار می دهد. یکی از احکام اختلافی در این رابطه، مربوط به جرم قذف است. فقها، در این زمینه دو دیدگاه متقابل، ارائه کرده اند؛ گروهی بر شرطیت وجود آلت جماع در مقذوف تصریح نموده و در فاقد آلت، قائل به عدم تحقق قذف شده اند. در مقابل گروهی، بدون لحاظ این شرط در ارتباط با فاقد آلت نیز قذف را محقق می دانند. این پژوهش به شیوه توصیفی - تحلیلی به بررسی اقوال فقهی این مسئله پرداخته است. یافته ها نشان می دهد در این مسئله، قول راجح، ارائه نظریه سوم است که مطابق آن عارضه فقدان آلت در مقذوف به نحو مشروط در تحقق جرم قذف، موثر است؛ بدین نحو که در فرض آشکار بودن وضعیت شخص بر دیگران و عدم احتمال فعل منسوب در رابطه با او فقدان آلت، قذف را منتفی و نسبت خلاف را مصداقی از سب می گرداند.

واژگان کلیدی: آلت جماع، قذف، مجبوب، مقذوف.

۱. دانش آموخته دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه سیستان و بلوچستان (نویسنده مسئول)؛

Email: m.ghanizadeh@pgs.usb.ac.ir

Email: Tavallaei@yazd.ac.ir

۲. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه یزد؛

۱- مقدمه

یکی از مولفه‌های تاثیرگذار در تشریح احکام، توجه به شرایط و وضعیت مکلفین می‌باشد. در بسیاری موارد، وضعیت خاص جسمانی یک فرد، حکمی متمایز از سایر افراد را بر او بار می‌کند. این امر در رابطه با شخص فاقد آلت در برخی از احکام از جمله فسخ نکاح، به وضوح مشهود می‌باشد. در ارتباط با جرم قذف و تاثیر وضعیت خاص این قسم از اشخاص در جایگاه بزه دیده، آراء متفاوتی از سوی فقها ارائه شده است؛ به نحوی که گروهی، صراحتاً قائل به انتفاء قذف نسبت به آنان شده‌اند و در مقابل گروه دیگر، تاثیر شرایط خاص آنان را در جرم قذف به کلی نفی نموده‌اند. با توجه به اختلافی بودن مسئله و عدم بررسی آن از سوی پژوهشگران، نظر به اینکه در فرض تاثیر، وضعیت خاص این قسم از افراد هم در تحقق جرم قذف و هم در اجرای مجازات، نقش مهمی را ایفا خواهد نمود، پژوهش حاضر در پی تبیین این مسئله و پاسخ به این پرسش اساسی است که عارضه فقدان آلت جماع در مقذوف تا چه میزان می‌تواند جرم قذف را تحت الشعاع قرار دهد؟

در راستای پاسخ به این مسئله، پژوهش حاضر ابتدا به بررسی معنای قذف پرداخته و سپس با بررسی اقوال مختلف در این زمینه و ارزیابی ادله آنان، قول برگزیده را بیان داشته و در نهایت، موضع قانون و حقوق کیفری را در این مسئله مورد توجه قرار می‌دهد.

۲. مفهوم شناسی قذف

قذف در لغت به معنای انداختن و پرتاب کردن است و بر دشنام و ناسزا نیز به نحو کنایی، اطلاق می‌گردد. [۳۳، ص ۶۶۲؛ ۶۵، ج ۲، ص ۴۹۵]

در کتاب و سنت، حد قذف معلق بر عناوینی چون قذف، رمی، افتراء یا فریة است. مطابق اطلاق هر یک از این عناوین، قذف نسبت دادن مطلق فسق و فاحشه را دربر می‌گیرد، اما رجوع به آیات و روایات و کلام فقها چنین اطلاقی را نفی می‌کند و مراد از قذف را منحصر در انواع خاصی قرار می‌دهد. مطابق اجماع و اتفاق نظر فقها، قذف عبارت است از نسبت دادن زنا به دیگری به نحوی که دلیلی بر اثبات آن نباشد [۸۶، ج ۴۱، ص ۴۰۲؛ ۵۲، ج ۲، ص ۴۷۸؛ ۲۰، ج ۶، ص ۱۰۴؛ ۵، ج ۴، ص ۲۲۴] همچنین مشهور فقهای امامیه [۶، ص ۴۲۷؛ ۷۶، ج ۴، ص ۱۴۹؛ ۵۸، ج ۹، ص ۲۶۶] و برخی از فقهای اهل تسنن [۲۰، ج ۶، ص ۱۰۴؛ ۱۹، ج ۲، ص ۳۵۲] نسبت دادن لواط به شخص را محقق جرم

قذف دانسته‌اند. اما در ارتباط با نسبت سحوق، این قول، قولی غیرمشهور در میان امامیه به شمار می‌رود که از ابن‌جنید حکایت شده [۵۸، ج ۹، ص ۲۸۱] و به علامه در قواعد الاحکام نسبت داده شده‌است، [۸۶، ج ۴۱، ص ۴۰۲] در حالی که در کتاب قواعد الاحکام، چنین چیزی یافت نمی‌شود. [۵۷، ج ۳، ص ۵۴۳]

اجماع فقها در تحقق قذف به واسطه نسبت زنا، مبنی قرائنی از جمله ذکر وصف محصنات برای مقذوفات^۱ در آیات مثبت حد قذف می‌باشد. همچنین ذکر آیات مزبور، بعد از آیات زنا و قبل از آیات مربوط به لعان، و اشتراط شهود اربعه در سقوط حد قذف^۲ دلایل دیگری بر این امر است که مراد از قذف، نسبت زنا به شخص می‌باشد. [۷۱، ج ۴، ص ۱۹۷؛ ۱۳، ص ۶۶۰؛ ۸۴، ص ۴۰۹] از سوی دیگر مفاد بسیاری از روایات، قذف را نسبت دادن زنا به دیگری دانسته‌است؛ به عنوان مثال در صحیحہ عبد الله بن سنان از امام صادق (ع) چنین آمده: «قضى أمير المؤمنين (عليه السلام) أنّ الفرية ثلاث يعنى ثلاث وجوه إذا رمى الرجل الرجل بالزنا، و إذا قال: إنّ أمّه زانية، و إذا دعا لغير أبيه، فذلك فيه حدّ ثمانون» [۴۸، ج ۱۰، ص ۶۵] در این روایت، فريّة و نسبت ناروایی که حد قذف را ایجاب می‌کند منحصر در نسبت زنا دانسته شده‌است.

اما در ارتباط با تحقق قذف با نسبت لواط، آنگونه که ذکر شد مشهور فقهای امامیه قائل به آن هستند؛ این گروه برای قول خویش مستنداتی ارائه داده‌اند؛ از جمله: موثقه عباد بن صهیب از امام صادق (ع) که در آن چنین آمده: «كان على (عليه السلام) يقول: إذا قال الرجل للرجل يا معفوج^۳ و يا منكوحاً في دبره فإنّ عليه حدّ القاذف» [۴۸، ج ۱۰، ص ۶۷]

مطابق روایت فوق، نسبت لواط به دیگری مستلزم اقامه حد قذف بر شخص و به عبارت دیگر نسبت لواط به دیگری محقق عنوان قذف می‌باشد. [۸۴، ص ۴۱۱]

همچنین روایتی دیگر از امام صادق (ع) چنین آمده‌است: «إِذَا قَذَفَ الرَّجُلُ الرَّجُلَ فَقَالَ - إِنَّكَ تَعْمَلُ عَمَلُ قَوْمٍ لَوْ طَّ تَنَكَّحُ الرَّجَالُ - قَالَ يُجْلَدُ حَدَّ الْقَازِفِ ثَمَانِينَ جَلْدَةً» [۲۸، ج ۲۸، ص ۱۷۷]

اگرچه این روایت از حیث سندی به واسطه مجهول بودن نعیم بن ابراهیم، ضعیف می‌باشد، [۷۴، ج ۲۳، ص ۳۱۸] اما ذکر روایت در کافی و تهذیبین و فتوای اصحاب

۱. «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ...» [۱، نور: ۴ و ۲۳]

۲. «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ» [۱، نور: ۴]

۳. معفوج از ریشه «عفج» به معنای وطی شده در دبر می‌باشد. [۵۵، ج ۲، ص ۳۱۸]

مطابق مضمون روایت در جبران ضعف سند کافی است. علاوه بر آن که می‌توان خصوصیت نسبت ملوط بودن که روایت قبل آن را مستحق حد قذف دانست، به نسبت لاطی بودن سرایت داد و نتیجه گرفت که در نسبت لواط نیز مانند نسبت زنا تفاوتی میان نسبت فاعلیت یا مفعولیت به شخص نیست [۸۴، ص ۴۱۱]

اما در ارتباط با تحقق قذف به واسطه رمی به سحق همانطور که گفته شد قولی غیر مشهور در میان امامیه می‌باشد. مستند این قول عموم آیه شریفه رمی^۱ است؛ بر این مبنا که در اثبات سحق نیز مانند زنا، چهار گواه عادل شرط است، بنابراین آیه رمی آن را در برمی‌گیرد و در نسبت سحق به دیگری نیز حد ثابت می‌شود. [۸۳، ج ۲، ص ۱۰۷؛ ۲۲، ص ۲۲۶؛ ۶۲، ص ۳۵۴] موید دیگر بر این مدعا، روایاتی است از پیامبر گرامی اسلام که سحق را به منزله زنا [۷۵، ج ۱۴، ص ۳۵۳] و گاه به منزله لواط دانسته‌اند. [۲۸، ج ۲۸، ص ۱۶۶؛ ج ۳] با این استدلال که مقتضای روایات اتحاد سحق با زنا یا لواط در جمیع جهات می‌باشد؛ لذا همانگونه که رمی به زنا و لواط موجب حد است و محقق قذف، رمی به سحق نیز اقامه حد بر رمی را ایجاب می‌نماید. [۸۲، ج ۲، ص ۲۵۵]

در رد ادله مذکور می‌توان گفت اولاً دلالت آیه رمی، قابل مناقشه می‌باشد؛ چراکه متبادر از واژه رمی، رمی به زناست؛ ثانیاً روایات مزبور از سویی از حیث سندی ضعیف و نامعتبر می‌باشند و از سوی دیگر اتحاد سحق با زنا یا لواط از آنان قابل برداشت نمی‌باشد. [۶۲، ص ۳۵۵؛ ۸۲، ج ۲، ص ۲۵۵]

با ملاحظه عدم دلیل معتبر بر مدعای فوق و حصر ادله معتبر از جمله صحیحه حریز، بر تحقق قذف به واسطه نسبت زنا و لواط [۸۴، ص ۴۰۹] اصل، عدم تحقق قذف به واسطه رمی به سحق می‌باشد [۳۹، ج ۲۸، ص ۷] همچنین اصل برائت و اطلاق قاعده درأ، عدم ثبوت حد به واسطه رمی با سحق را اقتضاء می‌نماید [۸۲، ج ۲، ص ۲۵۵؛ ۸۳، ج ۲، ص ۱۰۷] در نتیجه قذف عبارت است از نسبت زنا یا لواط به شخص که در فرض وجود شرایط، حد را بر قاذف ایجاب می‌نماید.

۳. اقوال مختلف در تاثیر عارضه فقدان آلت در تحقق جرم قذف

در فقه اسلامی بر شخص فاقد آلت اصطلاحاً مجبوب یا مقطوع‌الذکر، اطلاق می‌شود. [۷۸، ج ۱، ص ۵۱۹؛ ۴۱، ص ۵۷] در ارتباط با تحقق قذف نسبت به این شخص، اقوال فقها در دو

۱. «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ» [۱، نور: ۴]

قول متقابل مطرح شده است؛ اشتراط وجود آلت جماع در مقذوف در نتیجه عدم تحقق قذف نسبت به مجبوب و در مقابل قول دیگر، مبنی بر عدم اشتراط آلت جماع در مقذوف و به تبع آن، تحقق قذف نسبت به مقطوع الآلة و مجبوب می‌باشد. با توجه به اختلافی بودن مسئله، اقوال مختلف بررسی و دلایل مربوط به هر قول ارزیابی می‌شود.

۳-۱-۱. اشتراط وجود آلت جماع در مقذوف

فقه‌های قائل به اشتراط آلت جماع، گاه صراحتاً چنین شرطی را در زمره شرایط احصان برشمرده اند و گاه تلویحاً به چنین شرطی اشاره کرده‌اند.

۳-۱-۲. تصریح بر اشتراط وجود آلت جماع

گروهی از فقها صراحتاً شرط وجود آلت جماع در مقذوف را در زمره شرایط احصان قرار داده اند و در فرض انتفای آن شخص را غیر محصن به شمار آورده و در ارتباط با او قذف را محقق نمی‌دانند. از جمله این فقها، فقهای مالکی می‌باشند [۵۶، ج ۲، ص ۳۲۷؛ ۶۱، ج ۱، ص ۲۳۴؛ ۸۷، ج ۲، ص ۲۲۱؛ ۴۹، ج ۴، ص ۱۴۰؛ ۷۲، ج ۳، ص ۱۷۲] به گونه ای که ابن‌رشد، فقیه مالکی مذهب بر این شرط ادعای اجماع کرده است [۵، ج ۴، ص ۲۲۴]. قول ایشان بر این مبنا است که در فرض فقدان آلت، فحشاء از مقذوف، متصور نیست؛ لذا کذب قاذف، یقینی می‌باشد و چنین امری موجب هتک حرمت و بدنامی مقذوف نمی‌شود در نتیجه قذف چنین شخصی، مستلزم اقامه حد نمی‌باشد. [۸۷، ج ۲، ص ۲۱۲] به عبارت دیگر، از دید این گروه از فقها عارضه فقدان آلت، تاثیر بسزایی در تحقق جرم قذف ایفا می‌نماید؛ زیرا بنابر قول این گروه در فرض فقدان آلت در مقذوف، قذف اساساً نسبت به او محقق نمی‌شود.

۳-۱-۳. اشتراط تلویحی وجود آلت جماع

گروهی از فقها علیرغم عدم تصریح بر شرطیت آلت جماع در زمره شرایط احصان، در موارد فقدان آن به عدم ثبوت حد حکم کرده‌اند. آنگونه که ذکر شد مصداق بارز در این مسئله، مجبوب یا مقطوع الذکر است. در فرض وقوع قذف بر چنین شخصی، شافعی، [۱۰، ج ۱۰، ص ۲۱۰؛ ۹، ج ۹، ص ۸۴] برخی از فقهای حنفی [۱۱، ج ۸، ص ۵۴۱؛ ۴۵، ج ۷، ص ۱۶۲؛ ۴۰، ج ۹، ص ۷۴؛ ۷، ج ۴، ص ۴۶] و گروهی از حنابله [۳۲، ج ۴، ص ۲۰۷]

قائل به عدم اجرای حد بر قاذف شده‌اند. این امر نشانگر آن است که اگرچه صراحتاً شرط مذکور از جانب این گروه از فقها در زمره شرایط احصان قرار نگرفته است، اما تلویحاً به تاثیر مسئله فقدان آلت در تحقق جرم قذف اشاره کرده‌اند. این گروه از فقها نیز مانند گروه اول با استدلال بر کذب یقینی قاذف، بدنامی را در مورد مقذوف منتفی دانسته و از آنجا که ثبوت حد به منظور اظهار کذب قاذف و دفع بدنامی از مقذوف می‌باشد حد را در این فرض منتفی شمرده‌اند. [۱۰، ج ۱۰، ص ۲۱۰؛ ۹، ج ۹، ص ۸۴؛ ۴۰، ج ۹، ص ۷۴؛ ۷، ج ۴، ص ۴۶]

۳-۲. عدم اشتراط وجود آلت جماع در مقذوف

در مقابل فقهایی که صراحتاً یا تلویحاً وجود آلت جماع در مقذوف را در تحقق جرم قذف معتبر شمرده‌اند، گروه دیگری از فقها شرایط احصان در جرم قذف را محصور در پنج شرط بلوغ، عقل، حریت، اسلام و عفت دانسته‌اند [۸۶، ج ۴۱، ص ۴۱۷؛ ۳۵، ج ۷، ص ۳۴۶، ۲۹، ج ۱، ص ۴۷۹] و نه تنها اشاره ای به شرط وجود آلت جماع در مقذوف نداشته‌اند، بلکه تلویحاً آن را نفی نموده‌اند.

احمد بن حنبل [۷۹، ج ۷، ص ۳۶۶۷؛ ۱۲، ج ۱۲، ص ۲۴۶] گروهی از پیروان او [۱۰، ج ۱۰، ص ۲۱۰؛ ۹، ج ۹، ص ۸۴] و جمعی از فقهای امامیه [۶۳، ج ۴، ص ۵۰۹؛ ۵۷، ج ۳، ص ۵۴۸؛ ۵۹، ج ۳، ص ۶۲۱] بدون تفصیل میان مجبوب و غیر مجبوب بر قاذف حد را ثابت می‌دانند. این امر تلویحاً اشاره‌ای است بر عدم اشتراط شرط مذکور نزد این گروه از فقها و عدم تاثیر عارضه فقدان آلت در تحقق جرم قذف.

مستند ایشان بر این قول، عموم آیه چهارم سوره نور؛ «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شَهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» می‌باشد.

از دید این گروه از فقها، در این فرض نیز مقتضی برای اجرای حد وجود دارد؛ چراکه فرد فاقد آلت نیز محصن و تحت عموم آیه شریفه است و لذا قذف او اجرای حد را ایجاب می‌کند. [۱۰، ج ۱۰، ص ۲۱۰؛ ۹، ج ۹، ص ۸۴؛ ۶۳، ج ۴، ص ۵۰۹؛ ۵۷، ج ۳، ص ۵۴۸؛ ۵۹، ج ۳، ص ۶۲۱]

از سوی دیگر، امکان وطی امری پنهان است که نزد بسیاری از مردم آشکار نیست و بر آن علم ندارند، لذا بدنامی نزد کسی که نسبت به عجز آنان جاهل است جز با اقامه حد نفی نمی‌گردد. [۳۴، ج ۱۳، ص ۶۲۳۸]

برخی دیگر از فقها بر مبنای جرم بودن خود قذف، در ارتباط با قذف این دسته از افراد نیز حد را جاری دانسته‌اند [۴۰، ج ۹، ص ۷۴] به تعبیر دیگر، از آنجا که خود فعل، جرم است، حد، مجازاتی بر این جرم به شمار می‌رود و در این مسئله تفاوتی میان قذف فرد مقطوع الآلة و غیر آن نیست.

۴. ارزیابی ادله

۴-۱. ادله قول اول و دوم (اشترای وجود آلت جماع)

یکی از دلایلی که فقها در بحث اشترای آلت جماع، مطرح کرده‌اند، یقینی بودن کذب قاذف در فرض عدم آلت است، که در این حالت قذف، موجب بدنامی مقذوف نمی‌شود و از این حیث اقامه حد را ایجاب نمی‌کند. این دلیل از آن جهت موجه است که اشاره‌ای به فلسفه تشریح حد قذف دارد؛ چرا که مطابق قول فقها و مفسرین، حد قذف به سبب رعایت حرمت و کرامت مقذوف تشریح گردیده است. [۸۴، ص ۴۴۷؛ ۸۹، ج ۲، ص ۳۱۳؛ ۸۱، ج ۱۱، ص ۲۰]

واضح و مبرهن است که قذف در صورتی منجر به هتک حرمت و خدشه دار کردن کرامت شخص است که احتمال عمل ناشایست در مورد او برود و او را در مظان تهمت قرار دهد، اما در فرضی که به سبب فقدان توانایی بر فعل، چنین احتمالی در مورد شخص منتفی است در مظان تهمت واقع گردیدن و خدشه دار شدن کرامت نیز منتفی می‌باشد، لذا اجرای حد ساقط می‌گردد.

در قولی مشابه، گروه دیگر از مفسران، اجرای حد را سببی برای تکذیب قاذف دانسته‌اند [۳۶، ج ۱۸، ص ۱۴۳]

قوت این دلیل زمانی آشکار می‌شود که فقهای قائل به عدم اشترای آلت جماع که در فرض جب مقذوف نیز حد را ثابت می‌دانند، در موارد مختلف، عدم تحقق قذف را به واسطه انتفای عمل نامشروع از مقذوف و آشکار بودن کذب قاذف دانسته‌اند. از جمله این موارد در ارتباط با قذف رتقاء [۱۸، ج ۴، ص ۲۶۳] یا قذف دختر صغیره ای است که وطی با او ناممکن باشد. [۲، ج ۲، ص ۳۱۳؛ ۱۵، ج ۸، ص ۳۰۸؛ ۱۷، ج ۱، ص ۱۰۰]

به عنوان نمونه شیخ طوسی از فقهای متقدم امامیه در این باره چنین آورده: «اگر دختر صغیره ای را قذف نماید که نزدیکی با امثال او ممکن نیست، چنین چیزی موجب حد نمی‌گردد؛ چراکه قذف مربوط به جایی است که احتمال صدق و کذب در آن رود و

در این محل، کذب قاذف مقطوع می‌باشد پس حد واجب نمی‌گردد». [۴۷، ج ۵، ص ۱۹۱] گرچه بازگشت این دلیل نیز به همان دلیل سابق است و در واقع اظهار کذب قاذف به سبب دفع عار و بدنامی از مقذوف می‌باشد. اما بر مبنای این قول نیز در فرض فقدان آلت، از آنجا که تصور فعل نامشروع از فرد فاقد آلت، محال است و کذب قاذف یقینی است، دلیلی برای اقامه حد به منظور تکذیب قاذف وجود نخواهد داشت.

البته پذیرش این دلیل به نحو مطلق با اشکال روبروست؛ چرا که انتفاء عار و بدنامی در فرضی است که دیگران نسبت به وضعیت مقذوف و عجز او بر عمل جنسی آگاه باشند اما در فرض عدم علم بر وضعیت مقذوف، احتمال سوء ظن نسبت به او به واسطه قذف و تصدیق قاذف در نسبتی که به مقذوف داده وجود خواهد داشت؛ لذا قذف موجب سوء ظن به شخص و هتک حرمت او می‌شود و رسوایی حاصل از قذف جز با اجرای حد بر قاذف، دفع نمی‌شود. [۳۴، ج ۱۳، ص ۶۲۳۸]

۴-۲. ادله قول سوم (عدم اشتراط وجود آلت جماع)

قائلین به عدم اشتراط آلت جماع در مقذوف، مستند قول خویش را عموم آیه چهارم سوره نور، جرم بودن قذف و الحاق عار به مقذوف قرار داده‌اند که بررسی هر یک از این ادله به منظور دستیابی به قول برگزیده ضروری می‌نماید.

۴-۲-۱. عموم آیه ۴ سوره نور

همانطور که ذکر شد، از جمله مستندات قول عدم اشتراط آلت جماع، آیه چهارم سوره نور است. مطابق آیه شریفه قذف محصنات، حد را بر قاذف ایجاب می‌کند و از دید این گروه از فقها، افراد فاقد آلت جنسی نیز محصن به شمار رفته و تحت عموم آیه قرار می‌گیرند. در بررسی این دلیل قبل از هر چیزی لازم است که معنای واژه «محصنات» در آیه شریفه بر مبنای قول مفسرین، مورد بررسی قرار گیرد.

مطابق تعبیر مفسرین، مراد از محصنات در آیه شریفه، زنان عقیف می‌باشند [۴۲، ج ۵، ص ۴۳۱؛ ۴۶، ج ۷، ص ۴۰۸] و زنان عقیف کسانی هستند که عفت و پاکدامنی آنان، عاملی برای حفظ فروجشان از عمل نامشروع می‌باشد. [۵۳، ج ۷، ص ۱۹۸؛ ۵۴، ج ۸، ص ۱۶۶] به عبارت دیگر عفتشان همچون حصاری آنان را از فعل نامشروع بازداشته است. به نظر چنین تعبیری از عفت، دال بر عفت واقعی می‌باشد؛ چراکه مسلماً عفت

زمانی، بازدارنده از عمل ناشایست به شمار می‌رود که واقعی باشد و از ذات شخص نشات گیرد. قوت این قول به قرینه آیه بیست و سوم سوره نور، ظهور بیشتری می‌یابد. در آیه بیست و سوم سوره نور در ارتباط با قذف محصنات چنین آمده: «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» در این آیه به قرینه وصف غافلات و مومنات که برای محصنات ذکر گردیده می‌توان نتیجه گرفت که مراد از عفت، عفت واقعی است؛ چراکه مطابق قول مفسرین مراد از غافلات، اشخاصی است که از فواحش و آنچه به آنها نسبت داده شده غافل و بی‌خبرند [۳۷، ج ۳، ص ۲۲۳؛ ۲۳، ج ۷، ص ۸۱؛ ۴۶، ج ۷، ص ۴۰۱؛ ۵۳، ج ۷، ص ۲۱۰] و این امر، کنایه از این است که در فواحش، واقع نمی‌شوند؛ زیرا آن که چنین عملی از او صادر شود، نسبت به آن غافل و ناآگاه نیست. [۸، ج ۱۸، ص ۱۹۱] به تعبیر دیگر، وصف «غافلات» تعبیر دقیقی است که نشانگر نهایت پاکی آنها را از هر گونه انحراف و بی‌عفتی است، یعنی آنان نسبت به آلودگی‌های جنسی چنان بی‌اعتنا هستند که گویی اصلاً از آن خبر ندارند؛ زیرا موضع انسان در برابر گناه گاه به نحوی است که تصور گناه از فکر و ذهن او بیرون می‌رود گو اینکه چنین عملی اصلاً در خارج وجود ندارد و این، بالاترین مرحله تقوا است. [۸۱، ج ۱۱، ص ۶۰] این احتمال که مراد از عفت در آیه شریفه، عفت واقعی باشد با ضمیمه وصف مومنات به غافلات تقویت می‌شود؛ چراکه تحقق وصف ایمان در شخص و غفلت او نسبت به انحرافات جنسی نشان دهنده عفت واقعی اوست.

شایان ذکر است حکم آیه شریفه علاوه بر زنان، مردان را نیز شامل می‌شود. آنچه ممکن است این توهم را ایجاد کند که آیه شریفه صرفاً قذف جنس مونث را مدنظر قرار داده، استعمال لفظ محصن به نحو مونث (المحصنات) و تعلیق حکم بر آن است، اما مطابق قول دانشمندان علوم قرآنی و مفسرین تردیدی در این امر نیست که مردان نیز همچون زنان مشمول حکم آیه واقع شده‌اند [۶۰، ج ۲، ص ۶۱؛ ۳۶، ج ۱۸، ص ۱۴۰؛ ۲۷، ج ۲، ص ۶۶۸؛ ۷۰، ج ۱۲، ص ۱۷۲؛ ۴۳، ج ۴، ص ۹] از این حیث گروهی استعمال لفظ محصن به نحو مونث (محصنات) را حمل بر مورد غالب نموده‌اند و بر این اساس که غالباً، زنان مورد قذف واقع می‌شوند تا مردان، عموم آیه نسبت به مردان را بیان داشته‌اند [۱۶، ج ۹، ص ۲۸۷؛ ۲۱، ج ۴، ص ۹۹] و گروهی آن را از باب قبیح‌تر بودن قذف زنان، دانسته‌اند. [۶۰، ج ۲، ص ۶۱؛ ۳۶، ج ۱۸، ص ۱۴۰؛ ۲۷، ج ۲، ص ۶۶۸] در مقابل برخی با در تقدیر گرفتن لفظ انفس [۷۰، ج ۱۲، ص ۱۷۲؛ ۴۳، ج ۴، ص ۹] و گروهی با در

تقدیر گرفتن فروج [۱۶، ج ۹، ص ۲۸۷] تعمیم آیه نسبت به مردان را ذکر نموده اند. با این توجیه که مراد از «المحصنات» در آیه شریفه، «انفس المحصنات» یا «فروج المحصنات» می باشد که در این حالت هر دو جنس مذکر و مؤنث، تحت عموم محصنات قرار می گیرند. به هر روی در شمول آیه شریفه نسبت به مردان تردیدی نیست. مطابق آنچه در تفسیر محصنات ذکر شده، به نظر اطلاق محصن (عفیف) بر فاقد آلت و تمسک به عموم آیه شریفه با اشکال روبروست؛ چراکه عفت از فحشاء برای کسی به کار می رود که فحشاء از او متصور باشد، اما از ارتکاب آن خودداری ورزد. در حقیقت به کار بردن عفت جنسی برای شخصی که امکان فحشاء در مورد او منتفی است، مانند جایی است که برای نابینا عفت بصری را به کار بریم [۳۸، ج ۱، ص ۵۵۱] لذا اطلاق محصن بر شخصی که فاقد آلت جنسی است به واسطه عدم اهلیت استمتاع می باشد نه به واسطه عفت آنان، به تعبیر دیگر آنچه او را از فحشاء باز می دارد عفت او نیست بلکه عجز او بر ارتکاب فحشاء است. [۴، ج ۱۲، ص ۲۳۴] در نتیجه تمسک بر عموم آیه شریفه در اثبات مدعای ایشان ناتمام می باشد.

۴-۲-۲. جرم بودن قذف

همانگونه که ذکر شد مبنای عدم اشتراط آلت جماع از دید برخی، جرم بودن خود قذف به شمار می رود و حد در واقع مجازاتی است بر قذف. این دلیل از چند جهت، قابل نقد است: اولاً: در تحقق قذف در فرض فقدان آلت در مقذوف تردید است و اینکه در این حالت قذف را محقق بدانیم و حد را مجازاتی در قبال آن قرار دهیم، مدعایی است که نیازمند اثبات است.

ثانیاً: رابطه موضوع و حکم، رابطه علی و معلولی است تا زمانی که موضوع به نحو کامل احراز نشود، ترتب حکم بر آن صحیح نیست. [۷۷، ج ۴، ص ۵۶] در این فرض، تحقق موضوع یعنی جرم قذف به واسطه فقدان آلت در مقذوف، مورد تردید است؛ لذا ترتب حکم و اجرای حد بر قاذف قبل از هر چیزی نیازمند احراز موضوع است و بر فرض عدم احراز موضوع، به واسطه قاعده درأ مجازات منتفی می شود.

ثالثاً: بر فرض جرم بودن این فعل، ثبوت حد در قبال آن نیز نیازمند دلیل است؛ چرا که هر جرمی مستلزم حد نیست.

۴-۲-۳. الحاق عار به مقذوف

از دیگر مستندات فقهای دسته سوم، الحاق عار به مقذوف می‌باشد. با این توضیح که عجز افراد فاقد آلت نسبت به عمل جنسی، امری پنهانی است که مردم به آن آگاه نیستند. از این جهت، قذف موجب هتک حرمت و بدنامی شخص گردیده و دفع عار از مقذوف جز با اقامه حد بر قاذف ممکن نیست [۳۴، ج ۱۳، ص ۶۲۳۸]. مطابق آنچه در نقد دلیل فقهای دسته اول و دوم ذکر شد، قذف فاقد آلت در صورتی مستلزم حد نمی‌شود که وضعیت فرد نزد دیگران معلوم باشد و بدین سبب کذب قاذف بر آنان آشکار و قذف منجر به سوء ظن نسبت به مقذوف نگردد؛ لذا این دلیل تا حدی موجه به نظر می‌رسد، اما چنین امری به نحو مطلق، دلیلی بر ایجاب حد بر قاذف به شمار نمی‌آید؛ زیرا همانطور که گفته شد میان علم بر عجز شخص و عدم آن در این مسئله تفاوت است.

۵. قول برگزیده

مطابق آنچه در نقد اقوال فوق ذکر شد، باید گفت در تحقق جرم قذف نه می‌توان عارضه فقدان آلت در مقذوف را به نحو کلی نادیده گرفت و نه می‌توان به نحو مطلق قائل به تاثیر آن در تحقق قذف شد، بلکه منوط به شرایطی، این عارضه می‌تواند تحقق جرم قذف را تحت الشعاع قرار دهد. از جمله این شرایط، معلوم بودن عجز شخص نزد دیگران می‌باشد؛ از آن جهت که اولاً مطابق قول فقها، قذف، نوعی اخبار می‌باشد که در آن احتمال صدق و کذب معتبر است. [۴۷، ج ۵، ص ۱۹۱؛ ۳، ص ۱۹۰؛ ۵۰، ج ۶، ص ۳۸۸]

به عبارت بهتر، قذف در حقیقت، نسبت خلافی است که صدق یا کذب آن بر دیگران پوشیده می‌باشد، از این حیث ممکن است موجهی برای سوء ظن به مقذوف و هتک حرمت او به شمار آید. در نتیجه در ارتباط با شخص فاقد آلت، اگرچه در واقع امکان تحقق جماع از او متصور نیست، اما در فرض انتساب فعل نامشروع به او، با توجه به آنکه امکان وطی، امری پنهان است، ممکن است چنین نسبتی مورد باور قرار گرفته و منجر به هتک حرمت او شود. به عبارت دیگر در این فرض، چنین نسبتی، کلام محتمل الصدقی به شمار می‌رود که مصداقی از قذف است. اما چنانچه وضعیت شخص و عجز جنسی او نزد دیگران معلوم باشد، در فرض انتساب فعل نامشروع، کذب چنین کلامی یقینی بوده و به واسطه، خالی بودن از احتمال صدق و کذب، مصداقی از قذف به شمار نمی‌رود.

ثانیاً آنگونه که ذکر شد، فقها و مفسرین، حد قذف را عاملی در جهت حفظ کرامت

مقذوف به شمار آورده و فلسفه تشریح آن را تکذیب قاذف و دفع عار از مقذوف می‌دانند. [۸۴، ص ۴۴۷؛ ۸۹، ج ۲، ص ۳۱۳؛ ۸۱، ج ۱۱، ص ۲۰] در نتیجه در ارتباط با شخص فاقد آلت، نظر به پنهانی بودن امکان وطی، انتفاء عار از او منوط به آشکار بودن عجز او بر دیگران است. به عبارت دیگر، در فرضی که عجز شخص فاقد آلت نسبت به استمتاع جنسی بر دیگران آشکار باشد، به واسطه یقینی بودن کذب قاذف، فرد در مظان تهمت واقع نگردیده و چنین نسبتی هتک حرمت او را به همراه نخواهد داشت؛ لذا حد شرعی در این مورد منتفی می‌گردد. اما در فرض پوشیده بودن عجز او بر دیگران در ارتباط با او نیز ممکن است، قذف موجبی برای سوء ظن و هتک حرمت به شمار رود؛ لذا دفع عار از او مستلزم تکذیب قاذف و اجرای حد می‌باشد [۳۴، ج ۱۳، ص ۶۲۳۸] در نتیجه بر مبنای فلسفه تشریح حد قذف، فقدان آلت جماع، مشروط بر معلوم بودن وضعیت شخص، عاملی برای انتفاء حد به شمار می‌رود.

همچنین باید توجه داشت، چنانچه نسبت به گونه‌ای باشد که احتمال تحقق آن در مورد فرد فاقد آلت برود، در این حالت، قذف محقق شده و چنین چیزی مستلزم حد می‌باشد. به عنوان نمونه در فرضی که شخص، وقوع وطی در دبر را به مقطوع الذکر نسبت دهد، از آنجا که احتمال چنین فعلی در مورد او وجود دارد، بر فرض وجود شرایط دیگر، قذف محقق گردیده و حد را بر قاذف ایجاب می‌نماید. لذا شرط دیگر در تاثیر فقدان آلت، به کار بردن نسبت به نحوی است که در ارتباط با شخص فاقد آلت، احتمال آن نرود، در این حالت فقدان آلت، عدم تحقق قذف را اقتضا می‌کند.

و در نهایت، چنانچه از ازاله آلت مربوط به زمان خاصی باشد، اگر نسبت عمل نامشروع مربوط به قبل از ازاله آلت در فرد باشد، به واسطه احتمال وقوع فعل از سوی مقذوف، قذف محقق می‌گردد. اما چنانچه نسبت مربوط به بعد از ازاله آلت باشد از آنجا که فعل از او متصور نیست قذف محقق نمی‌شود و مستلزم اقامه حد نمی‌باشد. [۵۶، ج ۲، ص ۳۲۷؛ ۳۱، ج ۸، ص ۸۷؛ ۲۶، ج ۸، ص ۲۷۱؛ ۳۴، ج ۱۳، ص ۶۲۳۷] از سوی دیگر در این فرض، چنانچه فعل را به نحو مطلق به او نسبت دهد، ظاهر این است که شبهه مانع از ثبوت حد می‌شود؛ چرا که احتمال دارد در نسبتی که به فرد داده، زمان پس از ازاله آلت را قصد نموده باشد. [۳۱، ج ۸، ص ۸۷]

به طور کلی می‌توان گفت در فرض فقدان آلت، انتفاء قذف تا حد زیادی بستگی به نسبتی دارد که به شخص داده می‌شود و عارضه فقدان آلت در مقذوف در صورتی در

تحقق جرم قذف موثر بوده و آن را منتفی می‌سازد که اولاً وضعیت مقذوف بر دیگران معلوم باشد و در ثانی، احتمال فعل منسوب در ارتباط با مقذوف منتفی باشد. حال چنانچه با لحاظ شرایط مزبور، قذف محقق نشود، چنین نسبتی در ارتباط با شخص فاقد آلت، در حقیقت دشنام و کلام آزار دهنده‌ای است که فقها آن را مصداق سب، دانسته و به واسطه ایذاء شخص، تعزیر را در ارتباط با آن ثابت دانسته‌اند. [۸۲، ج ۲، ص ۲۸۹؛ ۸۴، ص ۴۵۱] به عبارت دیگر می‌توان گفت، حد قذف در قبال نسبت خلافی واقع می‌گردد که ممکن است مورد باور قرار گیرد، نه در قبال کلام آزار دهنده‌ای که مخاطب را آزرده است. لذا در فرض انتفاء چنین امری، قذف و به تبع آن حد منتفی می‌شود. آنگونه که به نظر، در ارتباط با قذف ناشنوا، غایب یا مرده، ثبوت حد را می‌توان قرینه‌ای بر اثبات این مدعا دانست [۷۳، ج ۶، ص ۱۶۶ و ج ۷، ص ۲۰۶] چراکه در این موارد به واسطه عدم استماع لفظ رکیک، ایذاء منتفی است، اما به واسطه نسبتی که به آنان داده شده و ممکن است مورد باور قرار گیرد، حد لازم می‌شود.

۶. موضع قوانین و حقوق کیفری در مسئله حاضر

در قوانین موضوعه ایران، صیانت از حیثیت اشخاص از جمله اموری است که همواره مورد اهتمام قانونگذار بوده‌است؛ به نحوی که اصل دوم قانون اساسی به عنوان، مهمترین سند قانونی کشور، به کرامت و ارزش والای انسان به عنوان یکی از مبانی نظام جمهوری اسلامی، تصریح نموده است و در اصل بیست و دوم قانون مذکور، به اصل مصونیت حیثیت اشخاص اشاره شده و به عبارت دیگر، هر نوع تعرض بر آن نفی شده است. [۶۶] قذف به عنوان یکی از مصادیق بارز تعرض علیه حیثیت اشخاص، برای اولین بار، پس از پیروزی انقلاب اسلامی با الهام از متون فقهی در مواد ۱۹۵-۱۶۹ قانون حدود و قصاص مصوب ۱۳۶۱ مورد توجه قانونگذار واقع گردید. [۶۷]

در ماده ۱۶۹ این قانون به تبع از قول مشهور فقها، قذف، نسبت دادن زنا یا لواط به دیگری دانسته شده است و در تبصره همین ماده، نسبت مساحقه و غیر آن از کارهای حرام مستوجب تعزیر به شمار آمده است. این تعریف بی‌کم و کاست در قانون مجازات ۱۳۷۰ (ماده ۱۳۹) و سپس قانون مجازات ۱۳۹۲ (ماده ۲۴۵) تکرار شده‌است، به جز اینکه در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به صراحت قذف را نسبت به میت نیز محقق دانسته است. [۶۹]

لازم به ذکر است که در حقوق کیفری نیز به تبعیت از قول فقها، قذف بر نسبت زنا یا لواط به دیگری اطلاق شده است. [۲۴، ج ۴، ص ۲۸۸۴؛ ۸۵، ص ۲۹]

اما در ارتباط با بحث حاضر، یعنی قذف شخص فاقد آلت، تصریحی در قوانین و حقوق کیفری به چشم نمی خورد. به نحوی که ماده ۱۷۷ قانون حدود و قصاص مصوب ۱۳۶۱ شرایط معتبر در مقذوف را چنین آورده؛ قذف شونده، بالغ، عاقل، مسلمان و عقیف باشد [۶۷]. این شرایط به عینه در ماده ۱۴۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ نیز بیان گردیده است [۶۸]. در نهایت در ماده ۲۵۱ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ به جای لفظ عقیف، غیر متظاهر به زنا یا لواط استعمال گردیده و علاوه بر آن شرط معین بودن مقذوف نیز به شرایط دیگر، اضافه شده است. [۶۹] در واقع شرایط مذکور در قانون، همان شرایط معتبر فقهی است که فقها در باب قذف از آن یاد نموده‌اند. [۸۳، ج ۲، ص ۱۷۸؛ ۶۴، ج ۲، ص ۸۴؛ ۴۴، ج ۹، ص ۱۷۹] به جز آنکه شرط حریت، به واسطه عدم موضوعیت آن در حال حاضر، در زمره شرایط معتبر قانونی بیان نشده است. در منابع حقوقی نیز، شرایط مذکور به عنوان شرایط معتبر در تحقق عنصر مادی جرم قذف، مورد توجه قرار گرفته است. [۵۱، صص ۷۰-۵۶؛ ۸۰، صص ۱۲۹-۱۱۸۹]

با توجه به عدم تصریح بر شرط وجود آلت نه به نحو مطلق و نه به نحو مشروط، شاید بتوان گفت از دیدگاه قانون و حقوق کیفری، قذف فاقد آلت نیز مانند سایر اشخاص، حد را بر قاذف ایجاب می‌نماید.

آنچه که در این رابطه قابل ذکر است، شرط عفت مذکور در قانون قصاص و دیات ۱۳۶۱ و قانون مجازات ۱۳۷۰ می‌باشد؛ چراکه مطابق آنچه ذکر شد، عفت واقعی در ارتباط با شخص فاقد آلت، موضوعیت نمی‌یابد. اما چنانچه به نظر می‌رسد در قانون، عفت نه به معنای واقعی بلکه به معنای ظاهری آن مدنظر قرار گرفته است؛ آن گونه که در ماده ۱۷۹ قانون حدود و قصاص ۱۳۶۱ صراحتاً به این مطلب اشاره گردیده است [۶۷]. در ماده مذکور در تبیین شرط عفت چنین آمده؛ اگر قذف شونده به آنچه که به او نسبت داده شده عقیف نباشد و تظاهر به آن نماید قذف‌کننده حد و تعزیر ندارد. به عبارت دیگر، ماده قانونی با عطف دو عبارت بر یکدیگر به ترادف عدم عفت و تظاهر به فعل منسوب اشاره کرده است. مؤید این امر، حذف شرط عفت و جایگزین نمودن شرط عدم تظاهر بر زنا یا لواط در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ می‌باشد که به صراحت تعبیر قانون از عفت را بر همان عفت ظاهری یا عدم تظاهر به زنا یا لواط، منحصر می‌گرداند.

آنچه به نظر می‌رسد این است که منشأ این دیدگاه به تعبیر فقها از شرط عفت برمی‌گردد؛ چراکه مطابق قول فقها، مراد از عقیف، غیر متظاهر به فحشا و کسی است که اشتها بر فعل نامشروع ندارد. [۴۴، ج ۹، ص ۱۸۰؛ ۱۴، ج ۱۳، ص ۱۴۰؛ ۶۴، ج ۲، ص ۸۴؛ ۸۴، ص ۴۴۷؛ ۲۲، ص ۲۴۲؛ ۸۳، ج ۲، ص ۱۷۸] به عبارت دیگر، مطابق قول ایشان، عفت برای هر مسلمانی ظاهر است تا زمانی که خلاف آن ثابت گردد [۲۵، ج ۷، ص ۱۳۶]

مطابق چنین تعبیری، از آن جهت که در فرض فقدان آلت، فرد متظاهر به فحشا و مشهور به آن به شمار نمی‌رود، در فرض قذف او، قاذف مستحق حد می‌شود. ممکن است به این استدلال چنین اشکال شود که عدم تظاهر و عدم اشتها چنین شخصی بر فعل نامشروع به سبب عدم توانایی او بر فعل می‌باشد و در واقع نسبت دادن وصف غیر متظاهر به او از باب سالبه به انتفاء موضوع است. در پاسخ می‌توان گفت؛ با صرف نظر از واقعیت امر، ظاهر لفظ غیر متظاهر، اطلاق داشته و بر فردی که به واسطه عجز خویش از عمل جنسی سر باز زند نیز صدق می‌کند؛ لذا در ارتباط با چنین شخصی نیز عفت ظاهری محقق می‌باشد. در نتیجه در فرض وجود سایر شرایط، قذف او نیز اقامه حد را بر قاذف ایجاب می‌نماید. اما باید توجه داشت که حقوقدانان نیز همچون فقها، فلسفه اقامه حد قذف را از آن جهت می‌دانند که به واسطه نسبت ناروا، حیثیت شخص خدشه دار گردیده و اقامه حد، راهی است برای اعاده حیثیت او [۸۸، صص ۲۱۲-۲۱۱؛ ۳۰، صص ۱۴-۱۳] لذا بر مبنای آنچه ضمن تبیین قول برگزیده ذکر شد، در ارتباط با فرد فاقد آلت بر فرض آشکار بودن وضعیتش نزد سایرین و عدم تحقق نسبت در ارتباط با او، قذف عاملی برای مخدوش نمودن حیثیتش به شمار نمی‌رود؛ چراکه کذب قاذف نزد دیگران یقینی است و در نتیجه اعاده حیثیت به واسطه اقامه حد نیز منتفی می‌گردد، به جز اینکه در این حالت، مطابق قول برگزیده به واسطه ایذاء مقذوف می‌توان قائل به تعزیر قاذف گردید.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه ذکر شد در مقام جمع میان آرای فقهای عظام می‌توان گفت، در تحقق جرم قذف، تاثیر عارضه فقدان آلت در مقذوف را نه می‌توان به طور کلی نادیده انگاشت و نه می‌توان به نحو مطلق، به تاثیر آن حکم نمود، بلکه به نظر ارائه نظریه سوم در این باب بر مبنای ماهیت قذف و فلسفه تشریح حد قذف موجه تر و صحیح‌تر خواهد بود؛ بدین نحو که قائل به تاثیر عارضه فقدان آلت به نحو مشروط شویم. در نتیجه چنانچه

وضعیت شخص محبوب یا فاقد آلت بر دیگران معلوم باشد و نسبتی که به او داده شده به نحوی باشد که در ارتباط با او احتمال وقوع نداشته باشد، عارضه فقدان آلت منجر به انتفای قذف گردیده و این حالت، مصداقی از سب و دشنامی است که فقها در ارتباط با آن تعزیر را ثابت می‌دانند.

منابع

- [۱] قرآن کریم
- [۲] ابن براج طرابلسی، عبد العزیز (۱۴۰۶ق)، المذهب، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- [۳] _____ (۱۴۱۱ق)، الجواهر فی الفقه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول.
- [۴] ابن حزم اندلسی، علی (بی تا)، المحلی، بیروت، دار الفکر.
- [۵] ابن رشد، محمد (۱۴۲۵ق)، بدایة المجتهد و نهاية المقتصد، قاهره، دار الحدیث.
- [۶] ابن زهره حلبی، حمزه (۱۴۱۷ق)، غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع، قم، موسسه امام صادق(ع)، چاپ اول.
- [۷] ابن عابدین، محمد امین (۱۴۱۲ق)، رد المحتار علی الدر المختار، بیروت، دار الفکر، چاپ دوم.
- [۸] ابن عاشور، محمد (بی تا)، التحریر و التنویر، تونس، دار سحنون للنشر و التوزیع.
- [۹] ابن قدامه، عبد الله (۱۳۸۸ق)، المغنی، قاهره، مکتبه القاهرة.
- [۱۰] ابن قدامه مقدسی، عبد الرحمن (بی تا)، الشرح الكبير علی متن المقنع، بی جا، دارالکتاب العربی للنشر و التوزیع.
- [۱۱] ابن نجیم مصری، زین الدین (بی تا)، البحر الرائق شرح کنز الدقائق، بی جا، دار کتاب الاسلامی، چاپ دوم.
- [۱۲] احمد بن حنبل (۱۴۳۰ق)، الجامع لعلوم الامام احمد- الفقه، مصر، دار الفلاح للبحث العلمی و تحقیق التراث، چاپ اول.
- [۱۳] اردبیلی، احمد بن محمد (بی تا)، زبدة البیان فی احکام القرآن، تهران، المکتبه الجعفریة، چاپ اول.
- [۱۴] _____ (۱۴۰۳ ق)، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- [۱۵] اصفهانی، محمد بن حسن (۱۴۱۶ ق)، کشف اللثام و الابهام عن قواعد الأحکام، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- [۱۶] آلوسی، محمود (۱۴۱۵ ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول.
- [۱۷] بحرانی، حسین بن محمد (۱۴۱۰ق)، عیون الحقائق الناضره فی تتمیم الحدائق، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- [۱۸] بهجت، محمد تقی (۱۴۲۶ق)، جامع المسائل، قم- ایران، دفتر معظم له، چاپ دوم.

- [۱۹] بهوتی، منصور بن یونس (۱۴۱۴ق)، شرح منتهی الارادات، بی جا، عالم الکتب، چاپ اول.
- [۲۰] _____ (بی تا)، کشف القناع عن متن الاقناع، بی جا، دار الکتب العلمیه.
- [۲۱] بیضاوی، عبد الله (۱۴۱۸ق)، انوار التنزیل و اسرار التاویل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.
- [۲۲] تبریزی، جواد بن علی (۱۴۱۷ق)، اسس الحدود و التعزیرات، قم، دفتر مولف، چاپ اول.
- [۲۳] ثعلبی، احمد بن محمد (۱۴۲۲ق)، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.
- [۲۴] جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۶۳ش)، ترمینولوژی حقوق، تهران، انتشارات بنیاد راستاد.
- [۲۵] جمعی از نویسندگان زیر نظر سید محمود هاشمی شاهرودی (۱۴۲۳ق)، موسوعة الفقه الاسلامی طبقاً لمذهب اهل البيت عليهم السلام، قم، موسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، چاپ اول.
- [۲۶] جندی، خلیل بن اسحاق (۱۴۲۹ق)، التوضیح فی شرح المختصر الفرعی، بی جا، مرکز نجیبویه للمخطوطات و خدمه التراث، چاپ اول.
- [۲۷] حجازی، محمد محمود (۱۴۱۳ق)، التفسیر الواضح، بیروت، دار الجلیل الجدید، چاپ دهم.
- [۲۸] حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، قم، موسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول.
- [۲۹] حسینی، ابوبکر بن محمد (۱۹۹۴م)، کفایة الاخیار فی حل غایة الاختصار، سوریه- دمشق، دار الخیر.
- [۳۰] حسینی، فاطمه سادات، قیوم زاده، محمود، رهبرپور، محمدرضا (۱۳۹۴ش)، «بررسی فقهی و حقوقی جبران ضرر معنوی در قذف»، پژوهش های فقه و حقوق اسلامی، بابل، سال ۱۱، شماره ۴۱، پاییز، صص ۵۲-۳۳.
- [۳۱] خروشی، محمد بن عبد الله (بی تا)، شرح مختصر خلیل، بیروت، دار الفکر للطباعة.
- [۳۲] دسوقی، محمد بن احمد (بی تا)، الشرح الکبیر للشیخ الدریدر و حاشیة الدسوقی، بی جا، دار الفکر.
- [۳۳] راغب اصفهانی، حسین (۱۴۱۲ق)، مفردات الفاظ القرآن، سوریه، دار العلم، چاپ اول.
- [۳۴] ربعی، علی بن محمد (لخمی) (۱۴۳۲ق)، التبصرة، قطر، وزارة الاوقاف و الشؤون الاسلامیة، چاپ اول.
- [۳۵] زحیلی، وهبة بن مصطفى (بی تا)، الفقه الاسلامی و ادلته، سوریه- دمشق، دار الفکر.
- [۳۶] _____ (۱۴۱۸ق)، تفسیر المنیر، دمشق، دار الفکر المعاصر، چاپ دوم.
- [۳۷] زمخشری، محمود (۱۴۰۷ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتب العربی، چاپ سوم.
- [۳۸] سائیس، محمد علی (۲۰۰۲م)، تفسیر آیات الاحکام، بی جا، المكتبة العصرية للطباعة و النشر.
- [۳۹] سبزواری، سید عبد الأعلى (۱۴۱۳ق)، مهذب الاحکام، قم، موسسه المنار- دفتر آیه الله، چاپ چهارم.
- [۴۰] سرخسی، محمد بن احمد (۱۴۱۴ق)، المبسوط، بیروت، دار المعرفة.
- [۴۱] سعدی، ابوجیب (۱۴۰۸ق)، القاموس الفقھی لغة و اصطلاحاً، دمشق- سوریه، دارالفکر، چاپ دوم.
- [۴۲] شنقیطی، محمد امین (۱۴۱۵ق)، اضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
- [۴۳] شوکانی، محمد بن علی (۱۴۱۴ق)، فتح القدر، دمشق، دار ابن کثیر، چاپ اول.
- [۴۴] شهیدثانی، زین الدین (۱۴۱۰ق)، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، قم، کتابفروشی داوری، چاپ اول.

- [۴۵] شببانی، محمد بن حسن (۱۴۳۳ق)، الاصل، بیروت، دار ابن حزم، چاپ اول.
- [۴۶] شیخ طوسی، محمد (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، احیاء التراث العربی.
- [۴۷] _____ (۱۳۸۷ق)، المبسوط فی فقه الامامیة، المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة، چاپ سوم.
- [۴۸] _____ (۱۴۰۷ق)، تهذیب الاحکام، تهران، دار الکتب الاسلامیة، چاپ چهارم.
- [۴۹] صاوی، احمد (۱۴۱۵ق)، بلغة السالك لا قرب المسالك، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- [۵۰] صدر، سید محمد (۱۴۲۰ق)، ماوراء الفقه، بیروت، دار للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ اول.
- [۵۱] صفریان، علی، محقق داماد، مصطفی، رهامی، محسن (۱۳۸۱ش)، تبیین جرم کذب در حقوق کیفری ایران و مطالعه تطبیقی آن در مذاهب اسلامی، پایان نامه کارشناسی ارشد، گروه حقوق جزا و جرم شناسی، مجتمع آموزش عالی قم، دانشگاه تهران.
- [۵۲] طباطبائی، سید علی (۱۴۱۸ق)، ریاض المسائل - الحدیث، قم، موسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول.
- [۵۳] طبرسی، فضل بن حسن (بی تا)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بی جا، دار المعرفة.
- [۵۴] طبری، محمد بن جریر (۱۴۲۰ق)، جامع البیان فی تاویل القرآن، بی جا، موسسه الرسالة، چاپ اول.
- [۵۵] طریحی، فخر الدین (۱۴۱۶ق)، مجمع البحرین، تهران، کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم.
- [۵۶] عدوی، علی بن احمد (۱۴۱۴ق)، حاشیة العدوی علی کفایة الطالب الربانی، بیروت، دار الفکر.
- [۵۷] علامه حلی، حسن (۱۴۱۳ق)، قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- [۵۸] _____ (۱۴۱۳ق)، مختلف الشیعة فی احکام الشریعة، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
- [۵۹] عمیدی، سید عمید الدین (۱۴۱۶ق)، کنز الفوائد فی حل مشکلات القواعد، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- [۶۰] غرناطی، محمد بن احمد (ابن جزی) (۱۴۱۶ق)، التسهیل لعلوم التنزیل، بیروت، شرکت دار الارقم بن ابی الارقم، چاپ اول.
- [۶۱] _____ (بی تا)، قوانین الفقهیة، بی جا، بی نا.
- [۶۲] فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۲ق)، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة - الحدود، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، چاپ اول.
- [۶۳] فخرالمحققین، محمد (۳۸۷ق)، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، قم، موسسه اسماعیلیان، چاپ اول.
- [۶۴] فیض کاشانی، محمد حسن (بی تا)، مفاتیح الشرائع، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول.
- [۶۵] فیومی، احمد (بی تا)، المصباح المنیر، قم، منشورات دار الرضی، چاپ اول.
- [۶۶] قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳۶۸.
- [۶۷] قانون حدود و قصاص، مصوب ۱۳۶۱.
- [۶۸] قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۷۰.
- [۶۹] قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۹۲.
- [۷۰] قرطبی، محمد بن احمد (۱۴۲۳ق)، الجامع لاحکام القرآن، ریاض، دار عالم الکتب.

- [۷۱] کاظمی، فاضل (بی تا)، مسالک الافهام الی آیات الاحکام، بی جا، بی نا.
- [۷۲] کشناوی، ابوبکر بن حسن (بی تا)، اسهل المدارک شرح ارشاد السالک فی مذهب مالک، بیروت، دار الفکر، چاپ دوم.
- [۷۳] کلینی، محمد (۱۴۰۷ق)، الکافی (ط-الاسلامیة)، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم.
- [۷۴] مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴ق)، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ دوم.
- [۷۵] محدث نوری، میرزا حسین (۱۴۰۸ق)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت، موسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول.
- [۷۶] محقق حلی، جعفر (۱۴۰۸ق)، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم، موسسه اسماعیلیان، چاپ دوم.
- [۷۷] محقق داماد، مصطفی (۱۴۰۶ق)، قواعد فقه، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، چاپ دوازدهم.
- [۷۸] محمود عبدالرحمان (بی تا)، معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهیة، بی جا، بی نا.
- [۷۹] مروزی، اسحاق بن منصور (۱۴۲۵ق)، مسائل امام احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه، مدینه، الجامعة الاسلامیة، چاپ اول.
- [۸۰] مظفری، محمدرضا، گرجی، ابوالقاسم، آشوری، محمد (۱۳۷۵ش)، بررسی و تحلیل فقهی و قانونی پیرامون شرایط تحقق بزه قذف، پایان نامه کارشناسی ارشد، گروه علوم جزایی و جرم شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران.
- [۸۱] مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۹ش)، الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، چاپ اول.
- [۸۲] موسوی اردبیلی، سید عبد الکریم (۱۴۲۸)، فقه الحدود و التعزیرات، قم، موسسه النشر لجامعة المفید، چاپ دوم.
- [۸۳] موسوی گلپایگانی، سید محمد رضا (۱۴۱۲ق)، الدر المنضود فی احکام الحدود، قم، دار القرآن الکریم، چاپ اول.
- [۸۴] مومن قمی، محمد (بی تا)، مبانی تحریر الوسیلة - کتاب الحدود، بی جا، بی نا، چاپ اول.
- [۸۵] مومنی، عابدین (۱۳۸۹ش)، گزیده حقوق جزای خصوصی اسلام، تهران، دانشگاه پیام نور، چاپ چهارم.
- [۸۶] نجفی، محمد حسن (بی تا)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم.
- [۸۷] نفرآوی، احمد بن غانم (۱۴۱۵ق)، الفواکه الدوانی علی رسالة ابی زید القيروانی، بی جا، دار الفکر.
- [۸۸] نقیبی، سید ابوالقاسم (۱۳۸۸ش)، خسارت معنوی در حقوق اسلام، ایران و نظام های حقوقی معاصر، تهران، موسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم.
- [۸۹] یزدی، محمد (۱۴۱۵ق)، فقه القرآن، قم، موسسه اسماعیلیان، چاپ اول.

